

کلک مشگین سنا از بهر تاریخش نوشت

(گلشن علم و ادب بفسرد با مرگ بهار)

ق ۱۳۷۰

درباره تاریخ وفات ملک الشعرای بهار حسین سمعی (ادیب السلطنه) چنین سروده است.

به گردش فلکی از مراحل قمری  
ز نیمروز برآمد یکی فروزان مهر  
فروغ دانش و فرهنگ شمع جمع سخن  
که از اشعه انوار فضل او گشتند  
ولی زمانه امانش نداد و ناگه گشت  
از آن درخشان خورشید فضل و دانش را  
مراحل قمری را چو شصت و شش پیمود  
چو شصت و شش باصول جمل حساب کنی  
وز آن حساب چو شصت و شش آوری بیرون

شمسی ۱۳۳۰ = ۶۶ - ۱۳۹۶

## پروین اعتصامی

پروین در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شد و اولین مجموعه اشعار او در سال ۱۳۱۴ منتشر گردید و نظر شعر شناسان را به خود جلب کرد.

ملک الشعرای بهار شاعر عالیقدر ایران درباره اشعار او چنین می نویسد: این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی، آمیخته با سبکی مستقل، یکی شیوه شعرای خراسانست، خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعرای عراق و فارس، به ویژه شیخ مصلح الدین سعدی و از حیث معانی نیز مبین افکار و حالات حکما و عرفاست و این جمله با سبک و اسلوب مستقل ترکیب یافته و شیوه جدیدی به وجود آورده است.

«در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده اند که مایه حیرت اند، جای تعجب نیست اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طی مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است»

طلوع کوکب درخشان طبع پروین در آسمان ادب فارسی غیر منتظره و شگفت انگیز بود ولی

متاسفانه این فروغ و روشنایی زود به خاموشی گرایید و این شاعره نامدار در سن سی و پنج سالگی بدرود حیات گفت.

پروین در ضمن اشعار خود به هدف عالی انسانی و بدبختی‌های اجتماعی اشاره کرده است. و در مقابل ناسازگاریهای روزگار صبر و شکیبایی را توصیه می‌کند.

ای دل عبث مخور غم دنیا را	فکرت مکن نیامده فردا را
کنج قفس چون نیک بیندیشی	چون گلشن است مرغ شکیبا را
بشکاف خاک را و ببین آنگه	بی مهری زمانه رسوا را
ای آنکه راستی به من آموزی	خود در راه کج از چه نهی پا را
آرامشی ببخش توانی گر	این دردمند خاطر شیدا را
دیدار تیره‌روزی ناپینا	عبرت بس است مردم بینا را
ای دوست تا که دسترسی داری	حاجت برآر اهل تمنا را
در دام روزگار ز یکدیگر	نتوان شناخت پشه و عنقا را
پروین بروز حادثه و سختی	در کار بسند صبر و مدارا را

### اشک یتیم

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی	فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم	کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست	پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پسرزنی گوژپشت و گفت	این اشک دیده من و خون دل شماست
ما رابه رخت وچوب شبانی فریفته است	این گرگ سالهاست که با گله آشناست
بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن	تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست
پروین به کجروان سخن از راستی چه سود	کولا آنچنان کسی که نرنجد ز حرف راست

### طفل یتیم

روی مادر ندیده‌ام هرگز	چشم طفل یتیم روشن نیست
کودکان گریه می‌کنند و مرا	فرستی بهر گریه کردن نیست
دامن مادران خوش است، چه شد	که سر من به هیچ دامن نیست

خواندم از شوق هر که رامادر  
اشک من گوهر بنا گوشم  
کودکی گفت مسکن تو کجاست  
همه گویند پیش ما منشین  
گل اگر بود مادر من بود  
چرخ هر سنگ داشت بر من زد  
گفت با من که مادر من نیست  
اگرم گوهری به گردن نیست  
گفتم آنجا که هیچ مسکن نیست  
هیچ جا بهر من نشستن نیست  
چونکه او نیست گل بگلشن نیست  
دیگرش سنگ در فلاخن نیست

چه کنم خانه زمانه خراب  
که دلی از جفاش ایمن نیست

### آرزوها

ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن  
نزد شاهین محبت بی پرو بال آمدن  
سوختن بگداختن چون شمع و بزم افروختن  
هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن  
از برای سود در دریای بی پایان علم  
گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن  
در گلستان هنر چون نخل بودن بارور  
از مس دل ساختن با دست دانش زرناب

نادری از شعرای معاصر در تاریخ فوت پروین اعتصامی چنین گفته است:

غروب از چرخ دانش کرد پروین  
شد از غم چشم پروین اشک آلود  
عطارده را قلم از دست افتاد  
ز دنیا رفت و از او یادگاری  
در آن اشعار نغز روح پرور  
بطرز ناصر خسرو سخن گفت  
بفوتش نادری این قطعه بنوشت  
به سال یکهزار و سیصد و بیست

بنات النعش از این غم گشت غمگین  
چو رخ بنهفت اندر خاک پروین  
به سر بشکست زانده لوح سیمین  
کتابی ماند چون باغ ریاحین  
که با کلک سخنور داده تزیین  
بدان طبع روان و شعر شیرین  
بسنوک خامه بر اوراق زرین  
(از این محنت سرا بگذشت پروین)

غزل زیر را برای سنگ مزارش سروده است:

اختر چرخ ادب پروین است  
هرچه خواهی سخنش شیرین است  
دل بی دوست دلی غمگین است  
سائل فاتحه و یاسین است  
سنگ بر سینه بسی سنگین است  
هرکه را چشم حقیقت بین است  
آخرین منزل هستی این است  
چون بدین نقطه رسد مسکین است  
چاره تسلیم و ادب تمکین است  
دهر را رسم و ره دیرین است  
خاطری را سبب تسکین است

این که خاک سیهش بالین است  
گرچه جز تلخی ایام ندید  
دوستان به که ز وی یاد کنند  
صاحب آن همه گفتار امروز  
خاک در دیده بسی جانفروست  
بیند این بستر و عبرت گیرد  
هرکه باشی و بهر جا برسی  
آدمی هرچه توانگر باشد  
اندر آنجا که قضا حمله کند  
زادن و کشتن و پنهان کردن  
خرم آنکس که در این محنت گاه

### صبحی بیدگلی (حاج سلیمان)

از شعرای دوره قاجار و پیرو سبک عراقی است.

درباره تاریخ سیم اندود کردن ضریح مقدس حضرت علی (ع) که به دستور آقامحمدخان قاجار انجام گردیده صبحی اشعاری سروده که چند بیت آن نوشته می شود.

غیر نام نیک چیزی نیست در وی پایدار  
ای سکندر در فراق آب حیوان غم مدار  
حامی دین پیمبر سایه پروردگار  
هم ز سیم خالص و هم نقره کامل عیار  
(شد محیط گنج سز ایزدی سیمین حصار)

کرد در کار جهان اندیشه چندان هوشیار  
چيست عمر جاودان غیر از بقای نام نیک  
دین پناه و دین پرست آقامحمدخان که هست  
داد ترتیب این ضریح بی نظیر دلپذیر  
از پی تاریخ سال او صبحی زد رقم

در تاریخ طلاکاری گنبد مرقد مطهر حضرت حسین بن علی (ع) حاج سلیمان صباحی کاشی قصیده‌یی سروده که چند بیت آن نوشته می شود.

اندوده است قبه افلاک را به زر  
در پای آن بود سر افلاک بی سپر  
زریافت زینت دگر و زیور دگر

این زرنگار قبه چه کز عکس بام و در  
این مشهد حسین علی سبط مصطفی است  
القصه چون تمام شد آن گنبد واز آن

پاینده باد بانی این گنبد رفیع  
کلک صباحی در پی تاریخ آن نوشت

وزبام چرخ قبه جاهش رفیع تر  
(در گنبد حسین علی زیب جست زر)  
ق ۱۲۰۷

### صبوری مشهدی (میرزا صبوری)

از شعرای دوران قاجاریه است دربارهٔ تاریخ گنجینهٔ جواهرات حضرت رضا(ع) اشعار زیر را سروده است:

در حریم حجت یزدان رضا سلطان دین  
در زمان ناصرالدین شاه غازی آنکه هست  
پرجواهر از سلاطین و خواتین و صدور  
هریکی چون قدر بود از قدر آمد لاجرم  
زد رقم کلک صبوری از پی تاریخ سال

آنکه در درج ولایت گوهر در خوشاب  
آفتاب از گوهر دیهیم او با آب و تاب  
بود در گنجینه این سر یزدان در حجاب  
جفت با این طاق وز تاج ملک افزود آب  
(جایگه دارد بدین طاق مَرصع آفتاب)  
ق ۱۳۰۸

صبوری در باره تاریخ درب نقره کشیک خانه روضه رضویه چنین گفته است:

ببازگاه سپهر اشتباه سبب رسول  
سؤال سال طرازش هم از صبوری شد  
یکی نهاد براین در سر ارادت و گفت

که جنّ و انس بخاک درش بود محتاج  
که تیر خامه او را فصاحت است آماج  
(نهاده‌اند به این در شهان عالم تاج)  
ق ۱۲۰۸

### وقار شیرازی (میرزا احمد)

از چهره‌های درخشان ادبی قرن سیزدهم هجری است او شاعری چیره دست و در نویسندگی استادی توانا بوده است. اثر معروف او کتاب انجمن دانش است که به شیوهٔ گلستان سعدی نوشته و در سال ۱۳۶۶ به کوشش آقای دکتر محمود طاووسی تصحیح و چاپ شده است. نمونه‌ای از کتاب انجمن دانش که به سبک گلستان است در زیر نوشته می‌شود.

### حکایت

پادشاهی بیوسته در جمع سیم و زر بود و از پریشانی لشکریان بی‌خبر خزانه آبادان داشت و

رعیت ویران گذاشت، تا به اندک روزگاری دشمن بر حالش مطلع گردید و در مالش طمع ورزید، لشکری گران بر سر وی کشید و ملک و مال از دستش به در برد. که پاسبان ملک عدت لشگر است نه گنج سیم و زر و دشمن از سپاهی در گزند است و به خزینه مستمند همواره بدان پشت کند و بدین روی نماید.

شاه را گر سپاه معمور است  
دست هر دشمنی از او دور است  
و گرش هست گنج آبادان  
خضم آهنگ از کند شادان  
دشمن از سیم و زر نپرهیزد  
از دم تیغ تیز بگریزد  
وقار در تاریخ وفات میرزا محمود شاعر متخلص به حکیم اشعار زیر را سروده است:

ای ز دنیا رفته تا خلد نعیم  
جایگاه خوش گزیدی ای حکیم  
ای که از دریای طبیعت یادگار  
مانده گورها ولی یکسر یتیم  
هیچ از حال برادر آگهی  
کز غمت پشتش دوتا شد دل دونیم  
تو بوصل خود رسیدی ما به هجر  
تو به فردوسی و ما اندر جهیم  
بهر تاریخ تو می گوید وقار  
(عاقبت محمود شد کار حکیم)

ق ۱۲۷۴

در تاریخ هزار و دویست و شصت و نه هجری. ق زلزله شدیدی در شیراز واقع شده، وقار قصیده‌یی در این باره سروده است که چند بیت آن نوشته می‌شود:

دل در هم و خاطر به غم و سینه به تاب است  
شهری بخروش است و جهانی به عذاب است  
تا خود چه خطا رفته کش اینگونه مکافات  
یا خود چه گنه بوده کش اینگونه عقابست  
گرگ اجل امروز بخون ریزی این شهر  
چون در گله بی تیغ برآورده قصابست  
دلها همه بشکسته مساجد همه ویران  
یزدان هم از این حادثه‌ها خانه خرابست  
آن قصر که تا سر بفلک کنگره افراشت  
ویران شده آرامگاه بوم و غرابست  
از زلزله در پارس دگر سایه گهی نیست  
گجو بر سرکس سایه بیفتد ز سحاب است  
می‌شد سخن از حالت ویرانی شیراز

ق ۱۲۶۹

### سرخوش هروی:

از شعرای دوره قاجار است که در سرودن غزل و قصیده و مثنوی مهارت کافی داشته است. در

باره تاریخ درب نقره روضه رضویه چنین سروده است :

بدور دادور ایام ناصرالدین شاه  
 فزود بر در توحیدخانه آن زیور  
 نکرده فکر بتاریخ سال سرخوش گفت  
 که شمع شوکت او را فلک بود فانوس  
 که ساخت قصه ارژنگ و مانوی مدروس  
 (بحق حق که در این در کسی نشد مایوس)  
 ۱۲۷۲ ق

در باره تاریخ کتیبه ایوان ناصری روضه رضویه ، سرخوش چنین سروده است :

این پارگاه کیست که در خاک پاک طوس  
 ایوان او چو مُلک ملک عاری از عوار  
 القصه چون تمام شد ایوان ناصری  
 سرخوش بدیبه از پی تاریخ سال گفت  
 ز انوار او فکنده بعرش برین ، عکوس  
 بنیان او چو جرم فلک ایمن از دُروس  
 کز زیب اوست خجالت ایوان آبنوس  
 (پاید ز شمس شمسه ایوان شاه طوس)  
 ۱۲۷۸ ق (۱)

### فروغی بسطامی (میرزا عباس)

از شعرای دوران قاجار است در ابتدا در اشعار خود به مدح فتحعلیشاه پرداخته و سرانجام به درویشی گزائیده و غزلهای عرفانی سروده است.

این شاعر در سال ۱۲۷۴ در گذشته است

لب پیمانه اگر بر لب جانانه نبود  
 مایه مستی ما باده نبودی هرگز  
 بعد چندی که شدم داخل کاشانه دوست  
 آشنای حرمی بوده‌ام از جذبه عشق  
 از پی مقصد دل در همه عالم گشتیم  
 من به هر کشوری از عشق نبودم رسوا  
 پرتو روی تو آتش به دلم زد وقتی  
 با وجود غزل شاه فروغی چه کند  
 تا سر زلف تو شد سلسله جنبان جنون  
 بوسه گاه لب رندان لب پیمانه نبود  
 ساقی بزم گرش نرگس مستانه نبود  
 آنهم از دشمنی چرخ به کاشانه نبود  
 که در آنجا گذر محرم و بیگانه نبود  
 گنج مقصود در این عالم ویرانه نبود  
 گر به هر مجلسی از حسن تو افسانه نبود  
 که به پیرامن شمع اینهمه پروانه نبود  
 زانکه در طبع گداگوهر یکدانه نبود  
 کس ندیدم به همه شهر که دیوانه نبود

## یغمای جندقی (میرزا ابوالحسن)

از شعرای دربار محمدشاه قاجار است شاعری قادر و توانا بوده است و در بحور مختلف شعر سروده است، دیوان اشعار او در سال ۱۲۷۷ به چاپ رسیده و یکی از شعرا در این باره چنین گفته است:

شد جمع چو این طرفه کتاب زیبا  
تاریخ نگاشت کلک اسماعیلش  
دستان و هنر را خطی افزود صفا  
(دیوان دلاویز نکوی یغما)

۱۳۶۶

دیگر از آثار او سرداریه است

غزل زیر از اوست:

به جانان درد دل ناگفته ماند ای نطق تقریری  
رقم کردم ز خون دیده شرح روز هجران را  
تماشا برده از جاپای شوقم جلوهای ای رخ  
به یک زخم از تو قانع نیستم تعجیلی ای قاتل  
جنونم ساخت رسوای جهان ای عقل تدبیری  
به کار خود نکو درمانده یغما پسندی ای ناصح

### کمند زلف

نگاه کن که نریزد دهی چو باده به دستم  
کنم مصالحه یکسر به صالحان می کوثر  
زسنگ حادثه تا ساغرم درست بماند  
ز قامتش چه گرفتم قیاس روز قیامت  
چنین که سجده برم بی حفاظ پیش جمالت  
کمند زلف بتی گردنم به بست به مویی  
نداشت خاطرم اندیشه‌ای ز روز قیامت  
حرام گشت به یغما بهشت روی تو روزی  
ابیات زیر از اوست

گوش اگر گوش تو ناله اگر ناله من  
سنبل زلف تو یک خوشه و یک شهر گدای



دل بنگاهش مده که ترک سپاهی  
صبر توقع مکن ز دل که نخواهند

ملک بگبیرد ولی نگاه ندارد  
باج ز بیچاره‌یی که آه ندارد

\* \* \*

اینقدر می‌خورم امروز که گر خاک شوم  
گر گیاهی دمد از تربت من تاک بود

\* \* \*

چشم سیه مستی نه خود بگشود از هم دیده را  
فریاد من بیدار کرد این فتنه خوابیده را

یغمای جندقی در سال ۱۲۷۶ ق وفات کرده است.

### رضا قلیخان هدایت

از شعرای دوره فتحعلیشاه و دیوان او شامل سی هزار بیت است که در مجمع الفصحاء که از تألیفات خود اوست به آن اشاره شده است. در این کتاب نام عده زیادی از شعرا و منتخباتی از اشعارشان ثبت گردیده است.

دیگر از آثار او، کتاب ریاض‌العارفین است که شرح حال شعرای متصوف و عارف در آن نوشته شده. دیگر از آثار او فرهنگ انجمن آرای ناصری و تکمله روضة‌الصفاء است.

ابیات زیر از اوست:

کشیدم دست در زلف بت مست  
هنوزم بوی سنبل می‌دهد دست

\* \* \*

ندانم آن بلا بالا کجا بود  
که بالایش بلای جان ما بود

\* \* \*

گفتی گشتم زهجرت الحق چه راست گفתי  
پیش ای تا ببوسم این راستگو دهانت

\* \* \*

زخم شمشیر تره دارم و خواهم از تو  
زخم دیگر که بجز زخم تو باش درمان نیست

درباره تاریخ وفات رضا قلیخان هدایت یکی از شعرای وقت سروده است.

به مرگ خان هدایت شکست پشت سخن  
که آفتاب سخن شد ز آسمان سخن

سپهر فضل و ادب ز آفتاب چرخ کمال  
ز مجمع الفصحاء قدر ذات او روشن

مگر به مرده هدایت که زنده بادش نام  
که گر خبر برسد بر مزار اهل سخن

به سال و ماه پرستار فضل بود و هنر  
به صبح و شام خریدار شعر بود و سخن

کتاب تذکره نو که آمدش تاریخ

(ز مجمع الفصحا زنده نام اهل سخن)

۱۲۸۸

یکی از شعرای وقت در باره تاریخ فوت رضاقلی خان هدایت چنین سروده است:

خرد از این و آن می جست تاریخش ز حیرانی

غرض چون رفت تن در خاک و جان در عالم پاکش

(هدایت را بساط قرب ایزد باد ارزانی)

که هاتف سر برون آورد و انشاء کرد این مصرع

۱۲۸۸

### عندلیب کاشانی

محمدحسین خان از شعرای دوره فتحعلیشاه قاجار و در فنون شعر و ادب استاد بوده و درباره

تاریخ بنای مسجد سمنان چنین سروده است:

کف بخشنده خاقان دل رخشنده دارا

چه باشد آفت معدن چه باشد فتنه دریا

بنا آرند نیت نی بجز دادار بی همتا

به سمنان داد فرمانی که عالی مسجد شایان

(بپاید مسجد فتحعلی شه کعبه علیا)

بگفتا عندلیب از بهر تاریخ بنای آن

ق ۱۲۳۷

### مایل محمدعلی آشتیانی

از شعرای دوره قاجار است در تاریخ ساخت مسجد جامع قزوین اشعار زیر را سروده که در

بالای محراب مسطور است.

شهبزاده علی نفی چو بگرفت آئین

این کعبه به امر شاه با تاج و نگین

(از همت شه بی پای شد کعبه دین)

مایل چو ملک به سجده تاریخش گفت

\*\*\*

مست جمال یارم و دیدارم آرزوست

بامن بگو حدیث گل ای باغبان که من

شمعی چنین بروی شب تارم آرزوست

در بزم بی نقاب رخ یارم آرزوست

### شباب ترشیزی

از شعرای زمان ناصرالدین شاه قاجار و از جمله مدّاحان خاندان رسالت بود. شباب ترشیزی

قصیده‌یی در باره تاریخ نصب ساعت در بارگاه کاظمین علیهما السلام سروده است که چند بیت آن

نوشته می شود:

بگذشت فرق رفعت ز علو لامکانش  
 چو شود به ید هرگز نکشد کسی عنانش  
 بشنو کزین نکوتر نکند کسی بیانش  
 بشنو تو بانگ یا هو ز بیان بی زبانش

ق ۱۳۰۱

چو شد این خجسته ساعت ز شرف مقیم این در  
 طلب از شباب کردم که سمند کلک او را  
 بگشود لب بیاسخ که تو گر ز اهل حالی  
 سربندگی به پیش آر و گشای گوش دانش

در تاریخ بنای برکه کاظمین (ع) در باب المراد که از طرف معتمدالدوله فرهاد میرزا ساخته شد، شباب اشعار زیر را سروده است.

دادش خدای دولت جاوید را نوید  
 صبح طرب ز شام غم تشنگان دمید  
 کز بار حادثات جهان قامتش خمید  
 برخواست زان میانه یکی مؤمن سعید  
 (آبی بنوش و لعنت حق گوی بر یزید)

فرهاد راد معتمدالدوله کز ازل  
 بنیان برکه‌یی که به باب المراد کرد  
 پیر سخن سرای شباب شکسته دل  
 در مجمعی ز سال بنا کرد چون سؤال  
 پرکرد جام و داد روان گشت و گفت و رفت

### شباب شوشتری

محمد شباب از شعرای دوران قاجار است، آثار و اشعار او در کتابهایش به نام دبستان معرفت،  
 کیمیای سعادت و رساله‌یی در رد عارفنامه ایرج میرزا دیده می‌شود.  
 او ایباتی در خصوص تاریخ وفات خود گفته و مرگ خود را پیشگویی کرده و جای تعجب است  
 که در همان تاریخ فوت کرده است.

بگذشت به من عمر چه زیبا و چه زشت  
 رضوان جنانم خط احضار نوشت  
 (با حب علی شباب را جای بهشت)

ق ۱۳۵۰

چون سال حیات من به هشتاد رسید  
 هنگام رحیل را که برستم رخت  
 تاریخ وفات خویشم را گفتم

شباب درباره تاریخ تعمیر روضه رضویه حضرت عباس (ع) چنین گفته است:

سری بزائوی فکرت بد از قصور حواس  
 (تبارک الله از این مرقند بلند اساس)

ق ۱۳۰۹

شباب را پی تاریخ سال تعمیرش  
 سروش غیب بگوش آمدش چنین که بگو

## پَریشان

محمدعلی پریشان از شعرای دوره قاجار است اشعار زیر را در باره تاریخ درب نقره ایوان طلای

صحن عتیق سروده است :

قدسیان بهر سلامش قافله در قافله  
بار بریندند هر دم جانب ارض و سما  
کلک مشکین پریشان سال تاریخش نوشت

عرشیان بهر طوافش کاروان در کاروان  
بسال بگشایند هر گه بر مکان و لامکان  
(درگه شاه ولایت بوسه گاه انس و جان)

ق ۱۲۵۲

## حکیم سوری

نامش میرزا تقی خان ضیاء لشکر متخلص به دانش از شعرا و فضیای دوره قاجار است دیوانش شامل اشعاری در انواع غذاها و خوراکیها است که در سال ۱۳۲۳ قمری به چاپ رسیده و در تاریخ اتمام دیوان خود قطعه زیر را سروده است :

حکیم سوری سرود نامه نام آوری  
نامه چوانجام یافت از پی تاریخ آن

که غیر اهل سخن نداندش کس بها  
بگفت (کی سوریان صاف کنید اشتها)

ق ۱۳۱۹

\*\*\*

نمونه‌ای از اشعار او

بر سر سفره به سمت مرغ درازم  
قسمت هم کاسه پاک خوردم و گفتم

بیست نفر گرمیانه فاصله باشد  
دوست نباید ز دوست در گله باشد

## خرم شیرازی، آقا علی رضا

از شعرای دوره قاجار است . نمونه‌ای از اشعار او :

مگر ای طره دلدار شب هجرانی  
تار زلف تو بلند است بپرس از دل من  
خم زلفین تو چوگان و زنخدان تو گوی

که نظر هر چه کنم نیست تو را پایانی  
کز بلندی شب آگاه بود زندانی  
به چنین گوی چه نیک است چنین چوگانی

درباره تاریخ در طلای مرضع، در حرم روضه رضوی مشهد که از یادگارهای فتحعلیشاه قاجار است،

خرم از شعرای این دوره چنین سروده است :  
شه خلد آشیان فتحعلی شاه

که روح او بود با روح توأم

بسه سبب اشرف اولاد آدم  
 ز گـوهرهای منشور منظم  
 بتاریخ طرازش گفت خرم  
 ق ۱۲۶۷

دری از زرّ خالص پیشکش کرد  
 دری چون چرخ هشتم پرستاره  
 (در پائین پای خسرو ناس)

### ناطق اصفهانی

از شعرای دوره قاجار است که در غزلسرای و قصیده‌گویی استاد بوده است. در باره تاریخ اتمام مدرسه فیضیه در قم در زمان فتحعلیشاه، محمد صادق ناطق قصیده‌یی سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود

بغزود زیب و زینت دهر و سرای علم  
 از امر وی به پاست به گردون ندای علم  
 آمد قبای مرحمت وی ردای علم  
 آباد شد ز مرحمت او بنای علم  
 کز وی رسید بر همه گیتی نوای علم  
 آید درون به حجره جنت صلاهی علم  
 در او قرین بود به اجابت دعای علم  
 شد عقل و نقل او حکم و رهنمای علم  
 کردند جا در آن چوبه آنجاست جای علم  
 بر پای شد ز لطف شه دین بنای علم  
 تا باد اوج ملت و دین و بقای علم<sup>(۱)</sup>

۱۲۱۷

سلطان عهد فتحعلی شاه آن کز  
 از حکم او بجاست به کیهان ستون دین  
 آمد صفای مکرمت وی عصای عدل  
 بنیاد شد ز عاطفت او مقام امن  
 شد از عطای شاه بنا مدرسی به قم  
 با زیب مدرسی وز هر حجره صبح و شام  
 در او مکین بود به عبادت فقیه عدل  
 روزی در او به کسب علوم آنکه جست جای  
 چون زیب جست وز پی تعلیم اهل دین  
 ناطق صفا و حسن به این قطعه داد و گفت  
 باد ابقای دولت و اقبال شد به دهر

ناطق اصفهانی در تاریخ بنای مدرسه شاه طهران چنین سروده است:

از وی گرفت زیب بنای و سرای علم  
 محکم ز حکم و یاوریش شد بنای علم  
 گسترد بال در همه جانب همای علم

از سوی شاه دهر بنیاد بنای علم  
 دارد عطوفتی که چو سد سکندری  
 همچون همای همت آناه بر جهان

از بحر جود و همتش آمد فسانه‌یی  
ناطق گهر ز کلک به این صفحه داد و گفت

این بحر بی کرانه و بی منتهای علم  
(شد این بنا ز شاه عیان از برای علم)

۱۲۲۳

## وصاف

از شعرای دوره قاجار در باره تعمیر گنبد و مقبره امامزاده طاهر(ع) که بدستور ظلّ السلطان انجام گرفته چنین سروده است :

در عهد جهانبانی دارای زمان  
شاهی که روزگار فرماندهیش  
چون دید امامزاده طاهر را نیست  
فرمود سراج ملک را کن تعمیر  
کین پاک امامزاده را می‌زبید  
این گفت و زر و سیم حوالت فرمود  
وصاف به یک مصراع گفتا تاریخ

سلطان زمان ناصر دین شاه جهان  
کس ننگرد اندر همه ایران ویران  
ایوان و رواق در خور رتبت و شان  
این روضه که رضوانش ببايد دربان  
دهلیز شود سپهر و کریاس جنان  
فرمان بردش رضاقلیخان از جان  
(بنیاد ز نو نهاد ظلّ السلطان)

ق ۱۳۰۱

## حبیب خراسانی

از شعرا و عرفای گرانقدر این دوره است . غزل زیر از اوست :

امروز امیر در میخانه تویی تو  
مرغ دل ما را که به کس رام نگرود  
آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب  
آن باده که شاهد به خرابات مغان نیز  
آن غل که ز زنجیر سر زلف نهاندند  
ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند  
درکعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما  
آن راز نهانی که به صد دفتر دانش  
بسیار بگوئیم و چه بسیار بگفتیم

فریاد رس ناله مستانه تویی تو  
آرام تویی دام تویی دانه تویی تو  
از روزن این خانه به کاشانه تویی تو  
پیموده به جام و خم میخانه تویی تو  
بر پای دل عاقل و دیوانه تویی تو  
گنجی که نهانست به ویرانه تویی تو  
دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو  
بسیار از او گفته شد افسانه تویی تو  
کس نیست به غیر از تو در این خانه تویی تو

### على بابايى تهران (لسان الشعراء)

از شعراى دوره قاجار كه در سخن سنجى و شاعرى بصيرت كامل داشت و قصايد و غزلهائى زياد

سروده است :

آزادى از شعراى تهران در باره تاريخ فوت او چنين گفته است :

<p>اي دريغا كه لسان الشعرا شد ز جهان آنكه چون سوسن آزاد بگلزار ادب شد پريشان ز غمش خاطر ارباب كمال آن سخن سنج و سخن گوي و سخن دان كه بداد هاتفى از پي تاريخ به آزادى گفت</p>	<p>فرقتش از شعرا خست دل و بست لسان صد زبان داشت سموم اجلش كرد خزان مجمع علم و ادب گشت چو بيت الاحزان در جهان داد سخن را زمعانى و بيان در جنان روح لسان الشعرا (جاويدان)</p>
--	---

۱۳۴۰ ق

حبيب يغمائى در تاريخ وفات لسان الشعراء چنين گفته است :

<p>ز مهر آنچه به بخشد بتهر پس گيرد جراحتى كه به مرهم علاج نپذيرد (لسان رفت ولى اسم او نمى ميرد)</p>	<p>فريب بخشش گيى مخور كه اين غدار رساند بر بدن انجمن ز مرگ لسان حييت گفت بتاريخ فوت آن مرحوم</p>
---	--

۱۳۴۰ ق

### اديب پيشاورى (سيد احمد)

از شاگردان حاج ملاهادى سبزوارى است او از شعراى دوره قاجار و ديوان او در حدود ۴۰۰۰

بيت است .

#### طلعت دوست

<p>اگر امان دهد امشب فراق تا سحرم قياس كن كه منت از شمار خاك درم به هر كجا كه روم آن جمال مى نگرم بيا ز تربت من برگذر چو در گذرم به پيش روى تو پروانه وار جان سپرم درون خاك ز شور درون كفن بدرم</p>	<p>سحر به بوى نسيمت به مژده جان سپرم چو بگذرى قدمى بر دو چشم من بگذار گرفت عرصه عالم جمال طلعت دوست اگر تو دعوى معجز عيان بخواهى كرد كه سر زخاك برآرم چو شمع و ديگر بار مرا اگر به چنين شور بسپرنند به خاك</p>
---	--

در باره تاریخ فوت او میرزا حسن خان وثوق الدوله قصیده‌یی سروده که چند بیت آن نوشته می‌شود

کاهل سخن را رسید تابه ثریا نهیب  
 هم زعما را ز عیم هم نقبا را نقیب  
 در قلمش سحر ناب در نفسش بوی طیب  
 معتقدان را درید پسرده صبر و شکیب  
 (آه) بیفزود و گفت (حیف و دریغ از ادیب)  
 ادیب پیشاوری خفت مگر در ثری  
 حکیم روشن روان ادیب پاکیزه جان  
 هم قلمش مشکریز هم نفسش مشکبیز  
 جام اجل در کشید پرده برکشید  
 چون بشنید این وثوق از بی پاس حقوق

۱۳۴۳

### حالی اردبیلی

حاجی میرزا محسن (عمادالفقرا) متخلص به حالی از شعرا و خطاطان قرن سیزدهم هجری است. آثار و تألیفاتی به شرح زیر دارد:

۱- بصایر الدرجات

۲- ترجمه انوارالولایه که اصل آن از قطب‌الدی محمد ذهبی است

۳- ترجمه عشقیه

۴- ترجمه فضل الخطاب

۵- تمییزالمشرب به خط خود مؤلف

۶- سخنان حضرت علی(ع)

۷- حاشیه بر گلشن راز

۹- رساله‌ای در تصوف به خط نستعلیق

۱۰- آیات‌الرحمه

۱۱- شرح صیغ‌العقود

دیوان حالی اردبیلی در تهران به چاپ رسیده، نمونه‌یی از اشعار او که در باره انتخاب حضرت علی(ع) از طرف حضرت رسول (ص) به ولایت مسلمین (عیدغدیر) سروده است نوشته می‌شود:

صبح سعادت دمید عید ولایت رسید  
 در خم گیسوی یار بود دلم بی‌قرار  
 فیض ازل یار شد نوبت دولت رسید  
 بعد بسی انتظار مژده راحت رسید  
 سنبل تر وانمود لمعه طلعت رسید  
 درگه رحمت گشود ظلمت غم را زدود



گفت بخور زین هلاکز خم جنت رسید  
 عید غدیر است خیز بر همه عشرت رسید  
 دوره شدت گذشت ، نوبت راحت رسید  
 وز قدم شه برآن عزّ و شرافت رسید  
 تا به همه مردمان دیدن طلعت رسید  
 هم به شه لافتی حکم ولایت رسید  
 از پی اکمال دین امر عنایت رسید  
 کز کرم شیر حق لطف و عنایت رسید  
 باده خلعت کشید بر سر عزت رسید

این شاعر در سال ۱۲۸۵ در اردبیل متولد گردیده و در سال ۱۳۳۳ در گذشته است.

از کرمش برگدا داد می جان فزا  
 آمد وقت فرح دافع حزن و ترح  
 روی به گلزار کن پشت به اغیار کن  
 شه ز جهاز شتر کرد بنا منبری  
 دست علی برگرفت برد به بالای سر  
 من به همه مؤمنان گشته ام اولی زحق  
 گشت علی ولی برهمگی پیشوا  
 خاصه به آن سالکان در ره شه رهروان  
 هرکه جمالش بدید مهر رخس را گزید

### عامل‌الدین (میرزا طاهر)

از شعرای قرن چهاردهم هجری و از سلسله ذهبیه بوده است.

نمونه‌ای از اشعار او :

عید درگاهت شدن خوشتر مرا از پادشاهی  
 گر به هر ویرانه تابی گردد آنجا گنج گاهی  
 زین طریقم خویش نبود به عالم هیچ راهی  
 با تو بودن خوشتر است از بی تو با صد عزّو جاهی  
 تا رهم زین عجب و نخوتها و باشم خانقاهی

ای هویدا از جمالت گشته انوار الهی  
 خسرو مالک رقابی ذّهات به زافتابی  
 مأمنی جز خانه عشقت همه عالم نباشد  
 بی تو شهد و شیر و شکر زهر آید در مذاقم  
 جامی از آن سلسبیل روشنت پخشا به جانم  
 این شاعر در سال ۱۳۳۱ فوت کرده است.

### نصرت اردبیلی

ملقب به صدرالممالک از شاعران قرن سیزدهم هجری است که بنا به دعوت عباس میرزا نایب‌السلطنه ، به تعلیم و تربیت محمد میرزا اشتغال داشته است.

محمد میرزا پس از رسیدن به سلطنت او را به صدراعظمی دعوت کرد ولی او نپذیرفت.

در بستان السیاحه در باره مقام معنوی او نوشته‌اند :

«آن بزرگوار از اکابر علمای روزگار ، جامع علوم ظاهری و باطنی و حواری قضایل صوری و معنوی .

دیدارش نوربخشای دیده امرا و فروغ افزای بصیرت فقرا با همه یار و از همه کنار، با همه پیوسته و از همه گسسته محفلش دلگشا و مجلسش روح افزا، دیوانش شامل غزلها و رباعیات و مثنویات است که بیشتر روح عرفانی دارد.

نمونه‌ای از اشعار او :

نگاه از نرگس مستانه کردند	مرا آسوده از پیمانان کردند
پی هر درد درمانی نوشتند	دوا و درد را هم خانه کردند
دو منزل ساختند از آب و از گل	یکی مسجد یکی میخانه کردند
تنم را مسکن جان آفریدند	دلهم را منزل جانانان کردند
برای صید مرغان سحرخیز	غرض ترتیب دام و دانه کردند
به هر جا قصه نصرت شنیدند	دریغاً حمل بر افسانه کردند

### هادی اردبیلی

دیوان اشعارش حاوی غزلها و مثنویها است که به تصحیح آقای دکتر نوربخش به چاپ رسیده

نمونه‌ای از اشعار او :

هر بی سر و پا راه ندارد به برما	باز است اگر چه بهمه خلق در ما
هر کس به دری پای نهد از پی خدمت	برخاک در میکده افتاد سرما
مشکن دل درویش که در خرمنت ای شیخ	سوزد همه خشک و تر تو از شور ما
ما باده کشانیم به میخانه شب و روز	در کوی خرابیات فتاده گذر ما

\* \* \*

از نیکتانی در گذر ای خواجه رسوایی طلب	در قید رسوایی ممان آن یار هر جایی طلب
رو از دمش دمساز شو دم درکش و همراز شو	گویای آن آواز شو یعنی چون نایی طلب
ساقی بده رطل گران زان آب آتش خو به من	برخیز مطرب چنگ زن شیدا و شیدایی طلب

### خرم کردشتی

میرزا خرم کردشتی از شعرای قرن دوازدهم هجری است که علاوه بر فن شاعری، در کتابت نیز مهارت داشته است نسخه خطی دیوان او در کتابخانه مرحوم حاج محمد نخجوانی است.

غزل زیر از اوست :

اما هزار واهمه دارم ز خوی تو  
 زانگه که دور گشته‌ام از روی و موی تو  
 کاسوده نیستم دمی از جستجوی تو  
 می‌بویم و نمی‌شنوم هیچ بوی تو  
 زاهد به کعبه ، خرم بی دل به کوی تو  
 او خود را برابر سعدی شیراز می‌داند چنانکه در پایان غزلی گفته است :

من خرم کردشتم یا سعدی شیرازم

یک بوسه آرزوست که گیرم ز روی تو  
 روز و شبم به چشم مساوی است در جهان  
 ای آرزوی جان به کجا گشته‌ای نهران  
 هرگل که می دمدم به گلستان روزگار  
 هرکس بسوی قبله خود سجده می‌کند  
 دیوان من ارخوانی روزی تو نمی‌دانی  
 خرم در سال ۱۲۱۴ در شهر اهر وفات یافت.

### سرنشار قراچه داغی

از شعرای قرن سیزدهم هجری است که در طبابت و حکمت الهی، نقاشی و خوشنویسی نیز دست داشته است دیوان او شامل غزلیات و رباعیات و قصاید و مثنوی است که نسخه خطی آن در کتابخانه مرحوم حاج محمدآقا نجفوانی است.

در باره وضع خود چنین سروده است :

برات گنج غم بر من رقم کرد  
 به خاکم گاه چون نقش قدم کرد  
 به تخت ملک گاهی محترم کرد  
 به صدر عزتم گه محترم کرد  
 وجودم را دگر خواهد عدم کرد

قضا چو نقش هستی با قلم کرد  
 به جاهم گه رسانید از ته چاه  
 به زندانم گهی چون یوسف افکند  
 گهی در کنج فقرم داد منزل  
 چو در ملک وجودم داد هستی

آثار او

غزلیات یا خرم نامه - رباعیات - ساقی نامه - مثنوی نذبه الاسرار و قصیده‌هایی در توحید

و منقبت و مرثیه ائمه اطهار(ع)

این شاعر در سال ۱۲۳۴ هجری به جهان جاودانی شتافت.

### علیاری

حاج ملاعلی علیاری بنا بر نوشته ریحان‌الادب مردی فقیه - طبیب - منجم - شاعر و ادیب

بوده است .

## آثار او

- ۱- ایضاح الغوامض فی تقسیم الفریض
  - ۲- بهجة الامال فی شرح زبدة المقال
  - ۳- حاشیه تشریح الافلاک
  - ۴- حاشیه روضه البهیة
  - ۵- حاشیه ریاض المسائل
  - ۶- حاشیه معالم
  - ۷- دلایل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام
  - ۸- مشکوة الوصول الی علم الاصول
  - ۹- مناهج الاحکام فی اصول الفقه
  - ۱۰- ریاض المقاصد
  - ۱۱- دلایل الاحکام فی شرح شرایع الاسلام
  - ۱۲- منتهی الامال فی علم الرجال - مناهج الملّه فی تعیین الوقت و القبله و چند اثر دیگر.
- این دانشمند در سال ۱۳۲۷ وفات کرده است .

## نباتی قراجه داغی

سیدابوالقاسم متخلص به نباتی از شعرا و نویسندگان قرن سیزدهم هجری است. دیوان اشعارش شامل غزل و قصیده و رباعی است که در سال ۱۲۷۴ در تبریز به چاپ رسیده است.

نمونه‌ای از اشعار او :

چند از خاک درت باشم من مهجور دور	ای گرفته از رخت خورشید عالم گیر نور
روز محشر با غم عشق تو بر خیزم ز گور	گر بگویم رفت سودایت ز سر باور مکن
کی به بیند تابش خورشید را خفاش کور	من کجا و دیدن دیدار جانان از کجا
لب ببند هم چون نباتی متصل گویا صبور	در میان عاشق و معشوق امری دیگر است

\*\*\*

گهی در گفنگو گاهی خموشم	گهی در جوش و گاهی در خروشم
گهی سرمست جام می فروشم	گهی از چشم ساقی در خمارم